

پرسه‌ئی در بهشت بی خدا و ستاره آمریکا

● برگردان اشعار از انگلیسی:

● همراه با اشعار سیلویا پلات

فریده حسن زاده
رشید مصطفوی



زندگی و اشعار «سیلویا پلات» شاعره آمریکایی، آینه‌ئی است که در آن به روشنی می‌توان در ماندگی و ناکامی روحی پاک و طبعی لطیف را در ناسازگاری با محیط سراسر خشونت و بی‌بند و بار شهرهای بزرگ آمریکا دید.

او که از هوش و استعداد سرشاری برخوردار بود، با گرفتن بورس وارد دانشگاه شد. و پیش از اتمام دانشگاه، در یک تابستان، به عنوان برنده مسابقه سردبیری از سوی یکی از اشرافی‌ترین مجلات مد آمریکا، با همه جلوه‌های پرزرق و برق شهری چون نیویورک آشنا گشت و پس از بازگشت از همین سفر بود که به ناراحتی شدید روحی دچار شد و پس از اقدام به یک خودکشی ناموفق، در آسایشگاهی روانی بستری شد.

سیلویا پلات در رمان «شیشه» این دوره از زندگی خود را با قلمی روانکاوانه به تصویر کشانده است.^(۱) نیز پاره‌یی از اشعار وی مانند «مانکن‌های مونیخی» نشانگر نفرت و انزجار شدید او از مظاهر پوشالی تمدن غرب است.

پس از مرخص شدن از آسایشگاه روانی و اتمام دانشگاه با جوایز بسیار و نمرات درخشان، جهت تکمیل تحصیلات خود عازم انگلستان شد و آنجا در دانشگاه کمبریج با «تد هیوز» شاعر معروف انگلیسی آشنا شد و با او ازدواج کرد. یک سال بعد، همراه با همسرش به دعوت دانشگاهی که از آن فارغ‌التحصیل شده بود، برای تدریس به آمریکا بازگشت.

علیرغم موفقیت‌های بیشمار ظاهری که در زندگی به دست آورد و جوایز متعددی که دفترهای شعرش نصیب او کرد، هرگز نتوانست جایی - خواستنی - در این دنیا برای خود بیابد و از همین روی سرانجام در اوج جوانی به زندگی خود خاتمه داد.

«آ. آلوارز» شاعر و منتقد انگلیسی در مورد مجموعه اشعار سیلویا پلات که در سال ۱۹۸۱ یعنی ۱۸ سال پس از مرگش، جایزه ادبی پولیتزر را نصیب خود کرد چنین اظهار نظر می‌کند:

«به گمان من، انتشار مجموعه اشعار سیلویا پلات یک حادثه عظیم ادبی است که ما را با نمونه‌هایی از تزکیه نفس و تعالی روح انسان دردمند مطرود قرن بیستم آشنا می‌کند.

اگرچه اشعار او از یأس، تباهی و کینه آکنده اند اما سرشتی لطیف و انعطاف‌پذیر دارند و از ذهنی کاورده و پویا سرچشمه گرفته‌اند. و علیرغم نیهیلیسم حاکم بر آنها از خلوصی انسانی و اصالتی هنرمندانه برخوردارند.»

آنچه در زیر می‌خوانید، ترجمه چند شعر برگزیده از مجموعه اشعار اوست. بجز شعرهای «آینه» و «تبه متروک» که به سال ۱۹۶۱ سرود شده‌اند تاریخ سرایش بقیه اشعار، سال ۱۹۶۳ یعنی آخرین سال حیات سیلویا پلات است.

انسانی و مطالعات فرهنگی
علوم انسانی

نهی نقره فامم من. رویایی در سر ندارم.
چیز را آنچنانچه هست، نقش می‌کنم؛ نهی از
تو یا نفرت!

لذت نه، صادق من :

مخدایی کوچک، از چارچوبِ خلایق نقره فام.
ماه‌های بی‌شمار، خیره به دیوارِ مقابلم چشم
بوزم

دری صورتی و چرکین. چندان در آن نگریسته‌ام
ن را پاره‌ئی از قلبم می‌دانم. پاره‌ی دور و گم!
ماه‌ها و تاریکی‌ها چه بسیار میان ما جدایی
هفتکند.

ن در پاره‌یی هستم، زنی به روی من خم می‌شود،
تا کران مرا در جستجوی واقعیت خود می‌کاود.
زوده به جمع آن لافزنان فریبده پناه می‌برد:

نور پریده رنگ ماه
و فروغ لرزان شمع
شست سر او را می‌بینم و صادقانه تصویرش را
تا پانم

اشکی چند و دستانی که آشکارا می‌لرزند،
صراحت منند.

رای او همه چیزم. مدام می‌آید و می‌رود.
سحر چهره اوست که جای خالی تاریکی را پر
کند.

های من، او دختر جوانی را غرق کرده است
آبهای من، هر سحر، زنی بیه، همچون ماهی
اکلی به سوی او خیز برمی‌دارد.

تپه متروک^(۱)

سینه این تپه متروک
تو لبه‌اش را تیز می‌کند.

سم و بی‌اعتنا
ن به گردش سنگین خود ادامه می‌دهد.

تو نامحسوس است؛
س مرا سوگوار نمی‌داند.

دریایی گل و لای بستر رودخانه را با خود
ن این مرغزار باز آورده اند
در خشکی،

بربر می‌زنند و تقمه‌های دلخراش سر می‌دهند
کاغذ پاره‌هایی در باد
چون دستهای اقلیجی.

بید رو به زوال
نورانی. آبهایی را که چشمهای من لبریز می‌کنند
فرزاندند

تاریک می‌کند؛
معمون شکر ذوب می‌شود.
نی از دختران کوچک

و خزان، ناهماهنگ، در یونیفورم‌های آبی
بلعیدن من دهان باز می‌کند.
نگی هستم، تکه چوبی.

بی، سنجاق پلاستیکی صورتی رنگی بر زمین
ازد.

هیچکس انگار نمی‌بیند.

آنها های و هوی کتان و پر غوغا می‌گذرند.

اکتون، سکوت از بی سکوت فرامی‌رسد.

باد، نفس مرا همچون زخمبندی، بند می‌آورد.

در جنوب، بر فراز شهر، دودی خاکستری رنگ

بامها و درختان را فرو می‌پوشاند.

توده‌ای ابر می‌تواند باشد آن یا زمینی پوشیده از برف.

اندیشیدن به تو یکسره بیهوده است.

یاد خسته تو از جنگم می‌گریزد.

گور کوچک حتی به هنگام نیمروز، سایه تیره خود را

حفظ می‌کند

از تو اما نه نامی و نه نشانی حتی:

«تنها شمع یک برگ، شمع یک پرنده.»

بر گرد درختان تنومند حلقه می‌زنم. شادابم من.

این درختان سرو با شاخه‌های بالنده و فادار

ریشه دوانیده در عمق پوسیدگی.

فریاد تو همچون حشره‌یی رنگ می‌بازد.

در سفر نامرئی ات،

از دیده من پنهانی

هنگام که در چشم انداز تا بناکم

جویباران

رقصان و روان

از میان علفزاران شکوهنده

در گذرند.

با به پای ریگ و خزه کف آب

افکارم با آنها همسفر می‌شود.

روز از رویاهایش تهی گشته

همچون اتاقی یا فنجانی.

هلال ماه به سفیدی می‌گراید؛

به ظرافت رد پای زخمی التیام یافته بر پوستی.

اکتون، بر دیوار اطاق خواب کودک

گل‌های آبی شبانگاهی و تپه‌های کوچک نیلی

به سرخی می‌گرایند؛

در عکس سالروز تولد خواهر تو.

منگوله‌های نارنجی و آویزهای رنگارنگ کاغذی

به رقص درمی‌آیند

بر فراز سر بادکنکهای خرگوشی شکل

از پس جام آبی رنگ شراب

هاله‌های نورانی

درخشیدن می‌گیرند.

مرا تهای کهنه، جان دُردیخوار مرا به همسری

برمی‌گزینند.

مرغان دریایی شناور در آبهای شب زنده دار سردشان

زیر نور لرزان ماه،

به خانه روشن پا می‌نهم.

□

«گله در مه»^(۲)

تپه‌ها در سپیدی فرو می‌شوند.

آدها و ستاره‌ها

غمنگ نگاهم می‌کنند، من مأیوسشان می‌کنم.

قطار، خطی از بُخار برجای می‌گذارد.

آه، اسپ کندرو

گمشده در غبار،

سُم‌ها، زنگوله‌های غم‌انگیز -

همه صبح

تاریک می‌شد صبح،

گُلّی از خاطر گریخت.

استخوانهای من خاموشی گرفت، دورها

خاک قلب مرا گذاخت.

مرا هشدار می‌دهند

به گذر از بهشتی

بی خدا و ستاره: مُردابی!

مانکن‌های مونیخی

کمال هولناک است، باروری نمی‌تواند.

سرد مثل نفس برف، می‌خشکاند ریشه‌ها را

در عمق درخت زندگی

و درخت زندگی همچون مار نه سر

بیچ و تاب می‌خورد زیر نور ماه

ماه به ماه، بی هیچ هدفی.

سیل خون، سیل عشق است

ایثار مطلق.

یعنی: هیچ بتی جز من،

من و تو.

اینچنین در جذب آتیششان، در لبخنده‌هایشان

این مانکن‌ها امشب را در مونیخ می‌لمند

سردخانه‌یی بر سر راه پاریس و رم،

لخت و عریان در خزهایشان،

آب نبات‌های پرتغالی بر دسته‌های نقره‌ای!

تحمل نکردتی، سبک مغز.

برف، دانه‌هایش را در تاریکی می‌کارد،

کسی این دور و برها نیست.

در هتل‌ها

دستهای درها را باز خواهند کرد

و کفشهای را برای واکس زدن بیرون خواهند گذاشت

که در آنها فردا پنجه‌های بزرگی فرو خواهد رفت.

آه! خوشبختی آسمان این پنجره‌ها،

آویز توری، آمیخته به بوی شیرینی،

آلمانی‌های زمخت چرت زنان در پیژامه‌های اشرافی.

و تلفن‌های سیاه بر قلابها

براق

براق و در حال نشخوار سکوت.

برف بی صداست.

□

توتم^(۳)

ماشین ردّ پا را نابود می‌کند، ردّ پا سیمگون است،

تا دورها می‌دود. سرانجام محو می‌شود.

شتابش بیهوده است.

شب هنگام مزارع کشت شده زیباست،
سپیده آفتابی می کند دهقانانی را که همچون خوکها^(۵)
در جامه های ضخیم شان تاب می خورند.
برج های سپید مزرعه «اسمیت» در پیش رو
رو یای گوشت رانهای فربه و خون، در سر.

هیچ رحمی در برق ساطورها نیست،
گیونین قصاب که زمزمه می کند: «چطوره این؟
چطوره این؟»...

مقصدی نیست، تنها چمدانها
و بیرون آنها

آدمها مانند پیراهن هایی تمیز و اطو کشیده،
با جیبهایی پر از تمناها، یادداشت ها و بلیط ها،
و آینه های کوچک تاشو.

دیوانه ام من، عنکبوت فریاد می زند،
در حالی که انبوه دستهایش را تکان می دهد.
و این به راستی وحشت زاست،
و در چشم حشرات وحشت افزاتر.

آنها مانند نوزادانی کبود و زوز می کنند
در تارهای لایتناهی
محصور
در دام هزارستان مرگی واحد.

افلیج

اتفاق می افتد. آیا ادامه خواهد یافت؟ -
دهم صخره نی،
نه انگشتانی برای جنگ زدن، نه زبانی،
خدای من!
ریه آسانی

به آرامی
دو کیسه غبارم را پر و خالی می کند،
هنگامی که پشت پنجره، روز به سرعت نوار ضبط
دستگاه تلگراف می گذرد.
شب، بنفشه ها را ارمغان می آرد،
پرده پر نقش چشمها،
چراغها،
و یاهو گویان ولگرد را: «روبراهید؟»
آغوش خشک، بسته.

تخم مرغ مرده،
من یکسره می خوابم
بر دنیایی که یکسره ناتوان از لمس آنم،
در گودال سپید و پاکیزه تخت خوابم.

عکسها خیره در من می نگرند:
همسرم، مرده و بی روح، در پالتوی خز ۱۹۲۰،
با دهانی پراز مروارید،
دو دختر به بی روحی او که زمزمه می کنند: «ما دختران
تو هستیم».

آبهای خاموش

لبه ایم را می پوشانند،
چشم ها، بینی و گوشه هایم را،
زرورقی شفاف که نمی توانم بشکافم.
بر گذشته خالی ام
من لبخند می زنم، یک بودا،
همه خواستها، آرزوها

همچون حلقه های محصور در نور
از من فرو می ریزند.

پنجه ماگتولیا
مست از عطر خویش
هیچ چیز از زندگی طلب نمی کند.

□

توضیحات:

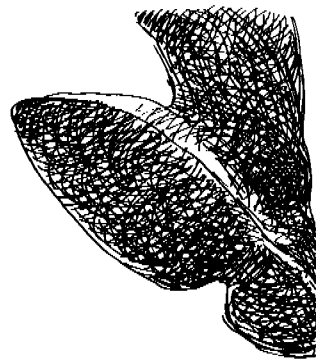
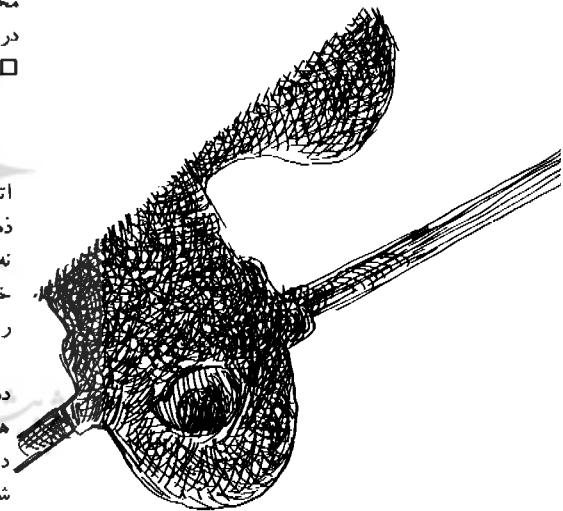
۱. رمان «شیشه» به ترجمه فصیح خانم گلی
امامی، در سال ۱۳۵۲ توسط انتشارات نیل به چاپ
رسیده است.

۲. به هنگام معرفی این شعر در یک برنامه رادیویی
سیلویا پلات چنین توضیح می دهد: این
یک تک گویی ست. احساسات زنی که
با خود سخن می گوید در مرز
بین سال نو و کهنه و در مرز بین آندوه از دست دادن
کودکی [به علت سقط جنین] و شادی برانگیخته
یادآوری حضور کودکی دیگر در خانه، نوسان دارد.
سکون و تاریکی تصاویر اولیه به تدریج جای خود
را به تصاویر دلگرم کننده و امیدبخش می دهند
همچنان که احساسات سوگوارانه درزن، اگرچه
کندی و با مرارت، از تمای حیات لبریزی می گردند؛ تن
به خاطر آن قسمت از هستی وی که زنده و نیازمند
و محبت مادرانه اوست.

۳. به هنگام معرفی این شعر در یک برنامه رادیویی
سیلویا پلات اظهار می کند: در این شعر، اسبی
گورنده از آن سخن می گوید، سرد و آرام از تپان
سنگی به سوی اصطبل در پاتین سرازیر می شود. م
دسامبر است. هوا مه آلود است. در مه گله ای هست

۴. توتم به معنای روح محافظ شخص، درخت
جانوری که سرخ بوستان حافظ و حامی روحانی
دانسته و از تجاوز به آن یا خوردن گوشتش خوددار
می کردند، روح یا جانور حامی شخص یا قبیله.
سیلو یا پلات در گفتگویی، ضمن تفسیر این شعر
آن را توده ای از تصاویر مرتبط خواند مانند
«Totem Pole» یعنی تیریاچوبی که نقوش جانوران
قبایل مختلف سرخ بوستان روی آن منقوش
است.

۵. در مصراع سپیده آفتابی می کند...
زارعین ناحیه غرب را مجسم می کند در اولین
صبح، در سررا هشان به لندن به بازار بزرگی گوشت
مزرعه اسمیت که برج های سفیدش را او می تواند
از خانه اش در طی اولین اقامت خود در لندن مشاهده
کند.



برگزاری نخستین دوره آموزش فیلمنامه نویسی حرفه‌ای

داستانبرداری، نگارش تصویری ایده‌ها، توانایی نوشتن، و همچنین جهت اندازه‌گیری دانش سینمایی، بینش فرهنگی، آشنایی با هنرها و فرهنگ ملی و اندیشه دینی در دو مرحله کتبی و حضوری انجام خواهد شد.

- آزمون مرحله اول روز جمعه ۷ تیرماه سالجاری برگزار میگردد و داوطلبان جهت اخذ کارت ورود به جلسه آزمون و اطلاع از محل برگزاری آن میبایست روز پنجشنبه ۶ تیراز ساعت ۸ الی ۱۲ صبح به محل مرکز اسلامی آموزش فیلمسازی مراجعه نمایند.

- برای کمک به برگزاری بهتر دوره هر دانشجو در آغاز هر ترم مبلغ شصت هزار ریال را به عنوان کمک فرهنگی پرداخت نماید. در پایان دوره به سه نفر از فارغ التحصیلانی که بهترین فیلمنامه دوره را نوشته باشند معادل کل کمکهای فرهنگی آنها به عنوان جایزه مسترد میشود

مدارک لازم جهت ثبت نام:

- ۱- فتوکپی مدرک کارشناسی یا گواهی پایان دوره تحصیلی تا خرداد ۷۰ در هریک از رشته‌های دانشگاهی و معادل ارزشیابی شده آن (یا داشتن گواهینامه پایانی مرکز اسلامی آموزش فیلمسازی)
- ۲- فرم تکمیل شده درخواست ثبت نام که در این آگهی چاپ شده است.
- ۳- فتوکپی کلیه صفحات شناسنامه.
- ۴- ۴ قطعه عکس ۳×۴
- ۵- اصل رسید بانکی به مبلغ سه هزار ریال بابت هزینه‌های آزمون به حساب شماره ۹۰۰۷۸ بانک ملی ایران شعبه استقلال.

داوطلبان میبایست مدارک خود را حداکثر تا تاریخ ۱۳۷۰/۳/۳۱ به آدرس مرکز اسلامی آموزش فیلمسازی ارسال نمایند و به مدارکی که پس از این تاریخ واصل شود ترتیب اثر داده نخواهد شد.

مرکز اسلامی آموزش فیلمسازی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی با همکاری سینماگران و اساتید مجرب سینما در نظر دارد جهت کمک به رفع یکی از مهمترین ضعف‌ها و مشکلات بنیادین سینمای پیشرو کشور نخستین دوره آموزش فیلمنامه نویسی را برگزار نماید. داوطلبانی که علاوه بر شرایط عمومی و داشتن مدرک کارشناسی دانشگاهها علاقمند به ارتقاء سطح فرهنگی، هنری، و حرفه‌ای سینما و بازیابی جایگاه رفیع و سازنده سینما در فرهنگ عمومی کشور هستند و مایلند نویسندگی فیلمنامه را به صورت حرفه‌ای دنبال نمایند، میتوانند جهت شرکت در آزمون ورودی این دوره مدارک خود را حداکثر تا تاریخ ۱۳۷۰/۳/۳۱ به آدرس مرکز اسلامی آموزش فیلمسازی واقع در خیابان ولیعصر، باغ فردوس، شماره ۹ ارسال نمایند.

- دوره در طول یکسال و نیم در قالب ۳ ترم هیجده هفته‌ای از مهرماه ۱۳۷۰ آغاز و در بهمن ماه ۱۳۷۱ به پایان خواهد رسید.

- تاکید دوره برانجام کار عملی است و کلاسهای نظری و کارگاه‌های فیلمنامه نویسی همه روزه از ساعت ۱۵ الی ۱۹ برگزار میشود.

- عناوین دروس اصلی دوره شامل فیلمنامه نویسی نظری - کارگاه گزارش نویسی - کارگاه‌های فیلمنامه نویسی - تحلیل فیلم - داستان پردازی - سیر فیلمنامه نویسی در سینمای ایران - مکاتب و سبکهای سینمایی - سمینارهای ماهانه - و.... میباشد.

- دانشجوی این دوره میبایست علاوه بر انجام کلیه تکالیف عملی، یک فیلمنامه کامل سینمایی و یک تحقیق نظری را به عنوان پایان نامه فارغ التحصیلی ارائه نماید.

- آزمون ورودی جهت تشخیص صلاحیت داوطلب و استعداد و توانایی او در زمینه‌های تخیل، تحقیق،

نام خانوادگی نام
 شماره شناسنامه و محل صدور محل و تاریخ تولد
 آخرین مدرک تحصیلی محل تحصیل
 وضعیت اشتغال
 وضعیت تاهل
 آدرس کامل محل سکونت :

شماره تلفن
 امضای داوطلب